

برهان صدیقین در فلسفه و کلام اسلامی (از قرن ششم تا دهم)

حمید پارسانیا*

چکیده:

برهان صدیقین بوعلی با استفاده از امکان ماهوی و استحاله تسلسل شکل گرفته است. پس از صدرالمتهلین در آثار عرفانی و همچنین در آثار فلسفی و کلامی تحولاتی در جهت بررسی و یا تقریرهای مجدد برهان شکل می‌گیرد. این مقاله تحولاتی را پی می‌گیرد که در آثار فلسفی و کلامی بعد از بوعلی تا پیدایش حکمت صدرایی پدید آمده است، نخست به دو تقریر شیخ اشراق می‌پردازد، شیخ اشراق در تقریر دوم خود تلاش ناموفق برای استفاده نکردن از استحاله تسلسل دارد، تقریر دیگری از فخر رازی ارائه می‌شود و در نهایت تقریر موفق خواجه برای ابتدای استحاله تسلسل بر برهان بازگو می‌گردد، و در پایان به چگونگی اخذ وجود ممکن در برهان اشاره می‌شود. در برخی تقریرها نظیر تقریر سینوی وجود ممکن با تردید و به نحو علم اجمالی اخذ می‌شود. در برخی دیگر برهان بر علم تفصیلی به وجود ممکن بنا می‌شود و در تقریر نوع اول وجود واجب قبل از علم تفصیلی به وجود ممکن اثبات می‌شود.

واژگان کلیدی: برهان صدیقین، امکان ماهوی، استحاله تسلسل، نور مجرد، جوهر غاسق، تشکیک، واجب لذاته، ممکن لذاته، احتیاج به غنی.

*. استادیار و عضو هیئت علمی دانشگاه باقرالعلوم (ع).

مقدمه

صدیقین عنوانی است که از عبارت ابن سینا درباره برهانی استفاده می‌شود که از نظر به خداوند درباره او اقامه می‌شود. او در نمط چهارم کتاب الاشارات و التنبیهاث بعد از آنکه برهان امکان وجوب را ذکر می‌کند در بخش پایانی نمط مدعی می‌شود که برهان او حاصل تامل در نفس وجود است و به خلق و فعل خداوند نظر ندارد. و این برهان مصداق قول خداوند است که می‌فرماید: «اولم یکف بربک انه علی کل شیء شهید» (فصلت: ۵۴) این گفتار خداوند ناظر به حکم صدیقین است که به خداوند استشهاد می‌ورزند و نه بر او. (طوسی، ۱۳۵۹: ۳، ۶۶)

برهان صدیقین از ابداعات اندیشه اسلامی است و طرح نخستین آن را در آثار فارابی نیز می‌توان دید. (فارابی، بی تا: ۱؛ حسن‌زاده آملی، ۱۳۶۵: ۸۹)

برهان بوعلی بر دو اصل اساسی مبتنی است، اول: امکان ماهوی و دوم: استحاله تسلسل.

این برهان پس از بوعلی در تاریخ اندیشه و تفکر اسلامی در بسترهای مختلف فکری عرفانی، فلسفی و کلامی و همچنین در مقاطع تاریخی، گفت‌وگوها و مباحث نظری فراوانی را به دنبال آورد. نخستین نقدها و بررسی‌ها و نخستین تلاش‌ها برای ارائه صورت‌بندی‌های جدید از برهان در آثار عرفانی شکل گرفت. این برهان از قرن ششم تا دهم در آثار فلسفی نیز حضور زنده و فعال داشت. و از طریق آثار فلسفی به کتب کلامی نیز راه یافت. شیخ اشراق (۵۴۹ - ۵۸۷ ق) نخست آن را پروراند و تقریرهای نوینی را از آن ارائه داد. فخر رازی (متوفی ۶۰۶ ق) به رغم نقادی‌های فراوانی که به حوزه حکمت مشاء داشت برهان را با تقریر ویژه خود متلقی به قبول کرد. در نوع تقریرات یاد شده برهان مبتنی بر نفی دور و تسلسل بود.

خواجه نصیرالدین طوسی (متوفی ۶۷۲ ق) در برخی از آثار خود تقریری از برهان را اقامه کرد که بی‌نیاز از اعتماد به استحاله تسلسل است. زمینه‌های این تقریر همانگونه که مورد توجه صدرالمتألهین است در آثار فارابی نیز حضور دارد.

تلاش‌هایی که در طی این مدت در آثار فلسفی و کلامی می‌شود هیچ یک ناظر به عنوان صدیقی بودن برهان، نیست و استفاده از امکان ماهوی را که موجب نظر به غیر وجود می‌شود، محل اشکال قرار نمی‌دهد؛ بلکه این تلاش‌ها در جهت صورت‌بندی مجدد برهان با استفاده از امکان ماهوی است، شیخ اشراق در برخی تقریرات خود کوشید تا

برهان را بدون استفاده از استحاله اقامه نماید و لکن گام موفق در این مسیر مربوط به تقریر خواجه است. او به جای استفاده از استحاله تسلسل، استحاله تسلسل را مبتنی بر برهان ساخت.

در طی دوران یاد شده نقد عارفان بیشتر متوجه صدیقی بودن برهان بوعلی بود. آنان به موازات نقدهای خود به دنبال تأسیس براهینی بودند که از نظر به نفس وجود حاصل می‌شود.

و در نهایت گام جدی را در این زمینه صدرالمتهلین برداشت. او با طرح مسأله اصالت وجود و امکان فقری زمینه انتقال برهان را از مدار امکان ماهوی به امکان فقری به وجود آورد و از این طریق صورت جدیدی از برهان را ارائه داد که به راستی از نظر به اصل وجود شکل می‌گرفت، این مقاله به بررسی تلاشهایی می‌پردازد که پس از بوعلی تا دوران صدرالمتهلین پیرامون برهان سینوی در آثار کلامی و فلسفی شکل گرفت.

برهان شیخ اشراق

شیخ اشراق در کتاب حکمه‌الاشراق برهانی دیگر را بر مبنای فلسفی خود، به بیان ذیل ارائه می‌دهد که به برهان صدیقین شیخ اشراق معروف شده است:

هرگاه نور مجرد به لحاظ ماهیت و ذات خود محتاج و مفتقر باشد، احتیاج و فقر او به جوهر غاسق میت نیست، زیرا جوهر غاسق نمی‌تواند موجودی را که در جهتی از او اشرف و اتم است، ایجاد کند. چگونه جوهر غاسق نور را بیافریند و حال آنکه در بسیاری جهات از آن برتر است.

پس اگر نور مجرد در تحقق خود نیازمند باشد، ناگزیر محتاج به نوری خواهد بود که قائم است و سلسله انوار قائم نمی‌تواند تا بی‌نهایت ادامه یابد؛ زیرا برهان، تسلسل در امور مجتمع و مترتب را نفی می‌کند و تناهی آنها را اثبات می‌کند، پس انوار قائم و همچنین انوار عارض و برازخ و هیات آنها، به نوری ختم می‌شوند که در ورای آن نوری دیگر نیست و آن نورالانوار، نور محیط و نور قیوم و نور مقدس و نور اعظم و اعلی است، نوری که قاهر و غنی مطلق است و در فراسوی آن چیز دیگری از علل نیست. (سهروردی، ۱۳۵۵: ۱۲۱)

برهان شیخ اشراق با آنکه از امکان ماهوی استفاده می‌کند، بر خلاف برهان بوعلی، فقط به بخشی از موجودات نظر دارد، یعنی در این برهان سخن از امکان ماهوی

مجردات نوری می‌شود و از امکان و نیاز و احتیاج غواسق که موجودات جرمانی و جسمانی هستند، سخنی به میان نمی‌آید، زیرا نور در فلسفه شیخ اشراق نورالانوار، انوار قواهره عقلانی و عقول عرضی و نورهای عرضی را شامل می‌شود. اشکال دیگر بر برهانی که شیخ اشراق در حکمه الاشراق آورده، اشکال مبنایی است؛ زیرا او قائل به اصالت ماهیت است و نور در صورتی که امری ماهوی باشد، به دلیل اینکه تشکیک در ماهیت راه ندارد، نمی‌تواند حقیقتی مشکک باشد و حال آنکه او نور را حقیقتی مشکک می‌داند و کثرت مراتب نور در این برهان نیز کثرتی تشکیکی است. برهان صدیقین شیخ اشراق، مورد استقبال فلاسفه و متکلمین پس از او قرار نگرفت، ولیکن این برهان از این جهت که در آن از نور به عنوان حقیقتی مشکک استفاده شده است، زمینه را برای شکل‌گیری براهینی فراهم آورد که در دوره بعد بر مبنای تشکیک در هستی شکل گرفت، در براهین مبتنی بر تشکیک هستی، از امکان فقری استفاده می‌شود.

برهان دوم شیخ اشراق

شیخ اشراق در کتاب *مطارحات* تقریر دیگری از برهان صدیقین ارائه داد. او در این تقریر کوشید از استحاله دور و تسلسل استفاده نکند.

فصل: و مما ینقسم الیه الموجود الواجب و الممكن... و واجب الوجود لابد من وجوده، فان الموجودات حاصله، فان فرضت واجبه فقد وقع الاعتراف بالواجب و ان كانت ممکنه، فتحتاج الی مرجع و کل واحد من الممكنات، فالمجموع ممکن، لانباء فی حکم الجمیع علی حکم کل واحد و اقتصاراً علی هذا القدر و زعماً لا طراد حکم کل واحد فی الكل، بل لان المجموع معلول الاحاد و اذا كانت العلل ممکنة فالمعلول اولی بالامکان، فالجمیع اذا کان ممکناً محتاجاً الی مرجع، فلیس مرجحه بممکن و الاکان من تلك الجملة، فیجب ان یکون غیر ممکن و اذا لم یمتنع یجب ان یکون واجب الوجود بذاته و اذا کان کذا فهو ممتنع العلل، اذ لوکان له علة، لکان ممکناً لا واجباً فتبین به نهاية لسلسلة العلل و المعلولات و لکن فی طرف الصعود و اما فی طرف النزول فلا یتبین به. (سهرودی، ۱۳۵۵: ۳۸۶-۳۸۷)

از تقسیمات موجود، تقسیم آن به واجب و ممکن است... و واجب الوجود باید موجود باشد، زیرا در جهان موجوداتی وجود دارند. اگر در بین آنها واجبی فرض شود، مطلوب ثابت است و در این حال به وجود واجب اعتراف شده است و اگر همه موجودات ممکن باشند، موجود شدن آنها نیازمند به مرجح است و چون در این فرض هر یک از آنها ممکن است، مجموع آنها نیز ممکن است.

ممکن بودن مجموع از جهت استناد حکم جمیع و آحاد افراد به مجموع نیست تا آنکه به مغایرت حکم مجموع با حکم جمیع در برخی موارد، نقض شود. مثلاً هر یک از افراد به تنهایی در اتاقی کوچک جای می‌گیرند، ولیکن مجموع انسانها در یک اتاق جای نمی‌گیرند.

ممکن بودن مجموع ممکن‌ها از این جهت است که مجموع، معلول آحاد است و مجموع که معلول است در ممکن بودن اولی از علل ممکن خود است. پس مجموع سلسله واقعیت ممکن است و به همین دلیل در موجود شدن نیازمند به مرجحی است. علت مرجح مجموع سلسله ممکن نمی‌تواند باشد، زیرا فرض این است که مجموع مشتمل بر همه ممکن‌هاست و در این صورت آن ممکنی که به عنوان علت مجموع در نظر گرفته می‌شود جزء مجموع خواهد بود، پس علت مرجح ممکن نیست. علت مرجح، ممتنع نیز نمی‌تواند باشد؛ زیرا ممتنع خود معدوم است و علت وجود چیزی نیست.

با نفی امتناع و امکان از علت مجموع، ناگزیر به وجوب آن حکم می‌شود، یعنی علت مجموع واجب الوجود به ذات است و آن علت، علت نهایی خواهد بود، به گونه‌ای که سلسله علل به آن ختم شود، زیرا اگر سلسله علل به آن ختم نشود و برای آن علتی دیگر باشد، آن نیز ممکن است و واجب نیست و هر چه که ممکن باشد، جز مجموع است و علت آن نیست. پس پایان علل به واجب می‌رسد و به این شیوه تناهی سلسله علل نیز ثابت می‌گردد؛ یعنی از این طریق ابتدا واجب ثابت می‌شود و سپس تناهی سلسله علل نتیجه گرفته می‌شود و البته این برهان تناهی علل را در طرف صعود اثبات می‌کند و به این مقدار تسلسل علل در طرف نزول ابطال نمی‌شود.

تقریر فوق اشکالات و پاسخ‌هایی را در میان معاصران شیخ اشراق و فیلسوفان و متکلمین بعد از او به دنبال آورد. صدرالمتهلین در فصل دوم، از مباحث الهیات به معنای اخص برخی از اقوال مذکور را نقل می‌کند.

اشکال اساسی که متوجه تقریر شیخ اشراق است، از ناحیه وجودی است که او برای مجموع ممکنات، جدا از افراد آن، فرض نموده است؛ زیرا مجموع وجودی اعتباری دارد و واقعیتی جدا از افراد ندارد و به همین دلیل برای آن نمی‌توان علتی جدا از علل آحاد تصور کرد و آن گاه از علت ویژه آن پرسش نمود و به ممکن و ممتنع نبودن آن حکم کرد.

تقریر خواجه از برهان صدیقین

تقریر برهان بوعلی به گونه‌ای که مبتنی بر ابطال دور و تسلسل نباشد به همان شیوه‌ای است که از عبارات فارابی در زینون کبیر، نیز قابل استفاده است و صاحب شوارق نیز به صورت منقح آن را به خواجه نصیرالدین طوسی استناد می‌دهد. (فیاض، بی‌تا: ۴۹۷) صدرالمتألهین نیز قبل از لاهیجی آن را نقل می‌کند. (صدرالمتألهین، ۱۳۶۰: ۱۶۶) تقریر خواجه بدان گونه که صدرالمتألهین آن را در اسفار آورده است به این بیان است.

ان الممكن سواء كان واحداً او متعدداً، مرتباً او متكافئاً، لا يصحح ان يقتضى وجوب وجود الشئ، اذا المقتضى لوجوب الشئ لابد ان يجعل جميع انحاء عدمه ممتنعاً و ليس هذا من شان الممكن، لجواز طريان العدم على مجموع العلة و المعلول الممكنين و ان لم يجزطر يا نه للمعلول فقط دون العلة كما في لوازم موجودات الممكنة، فاذن الممكنات سواء كانت متناهية او غير متناهية في حكم ممكن واحد في انه لا يطرد العدم بها عن ذات المعلول، بحيث يصير ممتنعاً انحاءه حتى يصير واجبا بها ليكون موجوداً فلا بد في كون الممكن موجوداً ان يكون علته غير خارجة عن حقيقة واجب الوجود لذاته و هو المطلوب... (صدرالمتألهين، ۱۳۵۹: ۶، ۳۶-۳۷)

ممکن اعم از اینکه واحد یا متعدد باشد و در صورت متعدد بودن اعم از اینکه موجودات امکانی متعدد و مترقب بر یکدیگر بوده و یا آنکه متكافی و در عرض هم باشند، در هیچیک از صور یاد شده مقتضی وجوب وجود هیچ شیئی نمی‌شود؛ زیرا شیئی که مقتضی وجوب وجود شیء دیگری است، همه راه‌های عدم آن شیء دیگر را می‌بندد و عدم آن را از همه جهات ممتنع می‌گرداند و حال آنکه ممکن نمی‌تواند راه بر عدم شیئی ببندد.

علتی که می‌خواهد راه بر عدم شیء دیگری ببندد اگر خود ممکن باشد، به همراه آن شیء دیگر در مجموعه‌ای قرار می‌گیرد که عدم آن جایز است. هر چند که شیء دیگر، یعنی معلول آن، از ناحیه علت خود ضروری باشد، به این اعتبار عدم بر آن طاری نشود، مثلاً لوازم موجودات امکانی اموری هستند که در قیاس با ملزوم خود ضروری هستند و لیکن با این همه لازم و ملزوم هر دو می‌توانند معدوم باشند و به همین دلیل ملزوم نمی‌تواند همه راه‌های عدم را بر معلول خود ببندد.

حکم فوق بر همه ممکنات با صرف نظر از اینکه متناهی و یا غیر متناهی باشند، صادق است، یعنی جمیع ممکنات نظیر ممکن واحد، نمی‌توانند عدم را از ذات معلول به گونه‌ای طرد نمایند که جمیع راه‌های عدم بر آن بسته شود و وجود آن ضروری گردد و به موجود شدن آن حکم شود. بنابراین برای اینکه ممکن موجود شود باید علتی برای آن باشد که ممکن نباشد و به ذات خود واجب باشد و این نتیجه همان مطلوبی است که در اثبات واجب به دنبال آن هستیم. برهان فوق با آنکه بدون استفاده از استحاله دور و تسلسل وجود واجب را اثبات می‌کند، از اشکالی که بر برهان شیخ اشراق وارد شد، مصون است.

تقریر فوق را گرچه صدرالمألهین به خواجه استناد می‌دهد و لکن با عبارات یاد شده در آثار خواجه دیده نشد. خواجه در تجرید الاعتقاد در برهان امکان و وجوب را با صراحت به استحاله دور و تسلسل مستند می‌گرداند، به گونه‌ای که بر معنای فوق قابل حمل نیست. (حلی، ۱۴۰۷: ۲۸۰) ولکن در مسأله چهارم از مباحث علیت با بیانی نظیر بیان فوق ابتدا به اثبات واجب بالذات می‌پردازد و از این طریق تسلسل را نفی می‌گرداند. (همان، ۱۱۷)

لاهیجی در شوارق الالهام (فیاض، بی‌تا: ۲۱۷) استدلال خواجه را بر نفی تسلسل از اختراعات او دانسته و استناد آن را به خواجه مشهور می‌خواند و آن‌گاه برهان او را مبنی بر مقدمه‌ای جداً ظاهر می‌خواند و می‌نویسد:

و میناها علی مقدمة ظاهرة جداً و هی ان الشیء ما لم یمتنع جمیع انحاء عدمه لم یجب وجوده.

آن مقدمه‌ی جداً آشکار این است که شیء تا هنگامی که همه راه‌های عدم آن ممتنع نشود وجودش واجب نمی‌گردد. (همان، ۲۱۶)

او آنگاه برهانی را با بیان مبسوط‌تر از آنچه که استادش صدرالمتهلین در اسفار آورده است تقریر می‌کند.

لاهیجی در بخش سوم از کتاب شوارق در بحث اثبات واجب استفاده از همین برهان را برای نفی تسلسل به خواجه استناد داده و با تفصیلی بیشتر شرح می‌دهد.

ایشان پس از شرح برهانی که خواجه در کشف المراد با ابتناء به استحاله تسلسل اقامه نموده، برهان را بدون استفاده از استحاله تسلسل نیز با بیانی نظیر بیان مزبور تقریر نموده و سپس می‌نویسد:

والعجب منه قدس سره انه مع تفرده بتفطن هذالوجه فی ابطالی التسلسل علی ما مر سابقاً کیف غفل عن ذالك.

شگفت از او قدس سره است با آنکه در تفطن به این برهان همانگونه که در بحث از ابطال تسلسل گذشت متفرد است در بحث از اثبات واجب از آن غفلت ورزیده است. (لاهیجی، بی‌تا: ۴۹۹)

به رغم اینکه خواجه در بحث اثبات واجب کشف المراد از برهان فوق استفاده نمی‌کند ایشان در رساله‌ای کوتاه پس از ذکر دو مقدمه، اثبات واجب تعالی را بدون استفاده از استحاله دور و تسلسل به صورت ذیل بیان می‌کند.

بیانه موقوف علی تقریر مقدمتین، احدهما تصویریة و الاخری تصدیقیة. اما التصوریة فهی ان المراد بالمؤثر التام الذی یذکر فی هذا البرهان ما یکون منشاء فی ایجاد أثره و اما التصدیقیة فهی ان الممكن لا یجوز ان یکون مؤثراً تماماً فی وجود شیء من الاشیاء و ذلك لان ایجاده لغيره موقوف علی غیره فلا یکون مؤثر تماماً.

اذا تقررت هاتان المقدمتان فنقول: هی هنا موجود بالضرورة فلا یخلوا اما ان یکون واجباً او ممکناً فان کان واجباً فیکون الواجب موجوداً و هو المطلوب به.

برهان موقوف بر دو مقدمه تصویری و تصدیقی است، مقدمه تصویری این است که مراد از مؤثر تام که در برهان از آن یاد می‌شود چیزی است که منشاء ایجاد اثر آن است و مقدمه تصدیقی این است که ممکن نمی‌تواند مؤثر و تام در وجود شی‌ای از اشیاء باشد؛ زیرا ممکن برای ایجاد غیر خود متوقف بر غیر خود است، پس مؤثر تام نیست.

بر اساس دو مقدمه فوق گفته می‌شود: موجودی بالضروره وجود دارد، و آن موجود یا واجب و یا ممکن است. اگر واجب باشد مطلوب ثابت است و اگر ممکن باشد نیازمند به مؤثر تام است و مؤثر تام به سبب آنچه در مقدمه تصدیقی گفتیم، ممکن نمی‌تواند باشد. پس آن مؤثر تام واجب است و واجب موجود است و این همان مطلوب است. (طوسی، ۱۳۵۹: ۴۱۹)

نقل صدرالمتألهین و آنچه را که لاهیجی در شوارق آورده است می‌تواند شرح برهان فوق باشد. نقل مزبور در حقیقت سبب مؤثر تام نبودن ممکن را اعم از اینکه واحد یا کثیر باشد بیان می‌کند. زیرا نمی‌تواند راه‌های عدم را بر اثر خود ببندد.

تقریر فخر رازی از برهان

برهان بوعلی در آثار کلامی متکلمینی که تا قرن دهم به تألیف و تدریس اشتغال داشتند، با تقریرهای مختلفی که می‌یافت، در معرض نقد و بررسی قرار می‌گرفت و گاه برخی از اشکالات از ناحیه متکلمین در مورد مبانی و مبادی آن طرح می‌شد، گاه نیز تقریرهای نوینی، که به زعم آنها خالی از اشکال بود، پیدا می‌کرد. فخر رازی (متوفی ۶۰۶) در کتاب *المطالب العالیه من العلم الالهی* پس از بیان برخی اشکالاتی که متکلمین وارد نموده‌اند می‌نویسد:

هیئنا طریق آخر اقرب الی الضبط و ابعده عن الخبط مما تقدم و هو ان تفسیر الواجب لذاته بان الذی یکون غنیاً فی وجوده عن السبب و تفسیر الممكن لذاته بانه الذی یکون محتاجاً فی وجوده الی السبب، علی هذا التفسیر یکون القول باثبات الواجب الوجود لذاته من اظهر المطالب و من اوضح المقاصد و لا یتوجه علیه شیء من السؤالات المذكورة، فاننا نقول لا شک أن فی الوجود موجود، فذالك الموجود اما ان یکون غنیاً فی وجوده عن السبب و اما ان یکون محتاجاً فی وجوده الی السبب، فان كان الاول فقد ثبت القول بوجود موجود واجب الوجود لذاته و ان كان الثاني فلا بد له من سبب، لان التقدير هو تقدير كونه محتاجاً الی السبب ثم يعود التقسیم الاول فی سببه و الدور و التسلسل محالان، فوجب الانتهاء بالآخرة الی وجود موجود غنی عن السبب و ذلك هو الموجود الواجب لذاته و هو المطلوب... (فخر رازی، ۱۴۰۷ق: ۱۳۵)

راه دیگری در برهان هست که از دیگر راهها به ظابطه نزدیکتر و از اشتباه دورتر است و آن راه این است که در تعریف واجب گفته شد: واجب برای ذات خود امری است که در وجود خود بی‌نیاز از سبب است و در تفسیر ممکن آورده شد: ممکن لذاته شیئی است که در وجود خود محتاج به سبب است و بر این تفسیر اثبات واجب الوجود لذاته مطلبی بس روشن و مقصدی بسیار آشکار است، چندان که هیچ‌یک از پرسش‌هایی که بر مبنای دیگر تفاسیر وجود دارد، باقی نمی‌ماند. بر اساس آنچه در تعریف واجب و ممکن گفته شد، می‌گوییم شکی نیست که در خارج موجودی هست، پس آن موجود یا در وجود خود غنی از سبب است و یا در وجود خود محتاج به سبب است، اگر غنی از سبب باشد پس وجود موجودی که واجب الوجود است، ثابت است و اگر نیازمند به سبب باشد پس برای آن سببی است و آن گاه تقسیم مزبور درباره سبب آن مطرح می‌شود و چون دور و تسلسل محال است، لازم می‌آید که سلسله وجود به موجودی که بی‌نیاز از سبب است، ختم شود و آن موجود همان واجب الوجود لذاته است و بدین ترتیب مطلوب ثابت می‌گردد.

فخر رازی در تقریر خود از استحاله دور و تسلسل به عنوان یکی از مقدمات برهان استفاده می‌کند.

برهان صدیقین در آثار کلامی

برهان صدیقین بوعلی و همچنین تقریری که شیخ اشراق از آن نموده است، در کتاب *المواقف اثر قاضی عضدالدین ایجی* (متوفی ۷۵۶ق) و در *شرح المواقف*، اثر علی بن محمد الجرجانی (متوفی ۸۱۲ق) و در *مقاصد و شرح مقاصد*، اثر سعد الدین تفتازانی (متوفی ۷۹۳) و همچنین در *تجرید الاعتقاد* اثر خواجه نصیرالدین طوسی (متوفی ۶۷۲) و در *شرح تجرید الاعتقاد* اثر فاضل قوشچی (متوفی ۸۷۹) و در شروح متعددی که بر این کتاب نوشته شده، مورد توجه و تعرض قرار گرفته و بخش مهمی از مباحث این کتب را به خود اختصاص داده است، و لیکن در تمام این مدت متکلمین و فلاسفه تحولی بنیادین در برهان صدیقین ایجاد نکردند و همه تلاش آنها در تفسیر و تبیین مبادی و اصولی صرف می‌شود که در برهان شیخ به کار رفته است و یا کوشش آنها متوجه کوتاه کردن بعضی از مقدماتی است که در آن اخذ شده است.

عنصر اصلی برهان در تمام این مدت امکان ماهوی است و تفاوت تقریرها در استناد به استحاله دور و تسلسل و یا در تقریر استحاله ترجیح یکی دو طرف وجود و عدم

نسبت به ماهیت و بطلان اولویت است که مدعای اهل کلام است و بسیاری از مباحث نیز پیرامون توقف ایجاد بر ایجاب و مانند آن است. تحول بنیادین در آثار فلسفی و کلامی با پیدایش حکمت متعالیه به وجود آمد، صدرالمآلهین با طرح امکان فقری مدار برهان را از امکان ماهوی به امکان وجود منتقل ساخت و بدین ترتیب برهان را از برخی نقدهایی بر صدیقی بودن آن وارد می‌کردند، مصونیت بخشید.

استقلال برهان از وجود ممکن

در برخی از تقریرها وجود ممکن به اجمال در مقدمه برهان اخذ می‌شود و در برخی دیگر به تفصیل از آن یاد می‌شود، به این معنی که پس از تأکید بر موجود ممکن، ضرورت وجود واجب اثبات می‌گردد. در برهان شیخ که گفته می‌شود موجود یا ممکن یا واجب است، وجود ممکن به اجمال مأخوذ است و در تقریری که گفته می‌شود موجود ممکن که مشاهده می‌شود، به واجب ختم می‌گردد وجود ممکن، به تفصیل مورد توجه قرار گرفته است.

مراد از اخذ اجمالی وجود ممکن در برهان بوعلی علم اجمالی به اصل وجود نیست. علم اجمالی در تعبیر عرفی، علمی است که با دو جهل همراه است، مانند وقتی که به پاک بودن یکی از دو ظرف آبی که در پیش رو است، علم داشته باشیم. در این حال به وجود آب پاک علم اجمالی داریم، زیرا ضمن آنکه به اصل آن عالم هستیم، به پاک بودن هر یک از دو ظرف آبی که در پیش روی است، جهل داریم. در این حال دو جهلی که با علم اجمالی همراه هستند، عبارت از جهل به پاک بودن ظرف الف و جهل به پاک بودن ظرف ب است.

در برهان بوعلی در حقیقت به تحقق اصل وجود علم اجمالی داریم و لیکن در این که وجود محقق وجود واجب و یا وجود ممکن باشد، مردد هستیم؛ یعنی وجود ممکن یکی از دو مجهولی است که علم اجمالی ما به اصل وجود را همراه می‌کند. بنابراین در برهان گرچه وجود ممکن معلوم به علم تفصیلی نیست، ولیکن تصور آن با علم اجمالی همراه است. در متن برهان با آنکه از اصل وجود ممکن به عنوان مقدمه استفاده نمی‌شود، از احکام آن، یعنی از امکان که یکی از اوصاف ممکن است، بهره برده می‌شود.

در صورتی که وجود ممکن به اجمال در برهان اخذ شده باشد اصلی را که برهان بر آن مبتنی است اصل وجود ممکن یا واجب نیست، بلکه اصل موجود است به این معنا که موجودی که با صرف نظر از اینکه واجب یا ممکن باشد محقق است. برهان صدیقین اگر بر این اصل سازمان یابد ابتدا وجود واجب را اثبات می‌کند و سپس از طریق واجب و اوصاف او به اثبات موجودات امکانی می‌پردازد.

منابع و مأخذ

۱. الایجی، عبدالرحمن ابن احمد (قاضی هند)، بی‌تا، *المواقف فی علم الکلام*، بیروت، عالم الکتب.
۲. تفتازانی، سعد الدین، ۱۳۷۰، *شرح المقاصد*، قم، انتشارات الشریف الرضی.
۳. جرجانی، میر سید شریف، ۱۳۷۰، *شرح المواقف*، قم، انتشارات الشریف الرضی.
۴. حسن‌زاده آملی، ۱۳۶۵، *نصوص الحکم بر فصوص الحکم*، تهران، مرکز نشر فرهنگی رجاء.
۵. حلی، جمال الدین حسن بن یوسف، ۱۴۰۷ق، *کشف المراد شرح تجرید الاعتقاد*، تحقیق حسن‌زاده آملی، قم، مؤسسه نشر اسلامی.
۶. سهروردی، شهاب الدین، (شیخ اشراق)، ۱۳۵۵ ش، *مجموعه مصنفات شیخ اشراق*، حکمه‌الاشراق، انتشارات انجمن فلسفه ایران، تهران، ۳ مجلد، تصحیح هنری کرین.
۷. صدرالمآلهین، ۱۳۷۹ق، *الحکمه المتعالیه فی الاسفار الاربعه*، شرکت دارالمعارف الاسلامیه، تهران، ۹ جلد.
۸. طوسی، محمد بن محمد، نصیرالدین، ۱۳۵۹ش، *نقد المحصل*، تهران، مؤسسه مطالعات اسلامی، دانشگاه مک‌گیل، دانشگاه تهران.
۹. فارابی، محمد بن محمد بن طرخان، ابونصر، بی‌تا، *رساله زینون*، *مجموعه رسائل فارابی*، حیدرآباد.
۱۰. فاضل قوشچی، علاءالدین علی بن محمد، بی‌تا، *شرح تجرید العقاید*، افسست سنگی، منشورات رضی، بیدار، عزیزی، قم.
۱۱. فخررازی، ۱۴۰۰ ق، *المطالب العالمیه من العلم الالهی*، تحقیق الدكتور احمد حجازی السقاء، الطبعة الاولى، بیروت، دارالکتاب العربی، ۹ مجلد.
۱۲. فیاض، لاهیجی، بی‌تا، *شوارق الالهام فی شرح تجرید الکلام*، بی‌جا.